



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۰۶/۰۹

محمد مُحَق

## در باره امر به معروف نقد درون‌دینی

یکی از عوامل عمده بیزاری مردم از طالبان راه‌اندازی نهادی به نام "امر به معروف و نهی از منکر" است که نه چارچوبی حقوقی دارد و نه ضوابطی اخلاقی. ویژگی بارز این نهاد، شلاق‌گزنده و اهانت‌کننده آن است که نه زن از مرد باز می‌شناسد، نه جوان از پیر، و نه عالم از عامی. این گروه علی‌رغم انزجار گسترده مردم، لجاجت و سماجت بی‌نظیری بر تداوم و تشدید فعالیت آن دارد و تا می‌تواند صلاحیت آن را گسترده می‌سازد. چرا طالبان علی‌رغم تبعات منفی این کار پیوسته بر دامنه اختیارات این نهاد بدنام می‌افزایند؟ پاسخ آن چندان دشوار نیست: سترانتری طالبان بر پایه اربعاب مردم استوار است نه جلب رضایت‌شان. آنان برای مشروعیت دادن به جنگی که بر ضد هموطنان و هم‌کشیشان خود به راه انداخته بودند باید نخست به سربازان خود و دوم به حامیان‌شان، از القاعده و دیگر گروه‌های تروریست خارج از کشور، نشان بدهند که شریعت را به اجرا گذاشته و جامعه را کاملاً به شکل و شمایل اسلامی درآورده‌اند.

امر به معروف در اسلام چه جایگاهی دارد؟

امر به معروف یعنی فرمان دادن به شایسته، و نهی از منکر یعنی بازداشتن از ناشایسته. این موضوع در قرآن چندین بار ذکر شده و اغلب آن‌ها به شکل جمله خبری آمده است و نه جمله امری؛ تنها در یک مورد، در آیه صد و چهارم سوره آل عمران، به لفظ امر آمده و گفته است: "و باید گروهی از شما باشند که به نیکویی فرا بخوانند و به شایسته فرمان بدهند و از ناشایسته بازدارند و همان‌ها رستگارانند." عبارت عربی آغاز آیه این‌گونه است: ولتکن منکم أمة.. این عبارت، با تکیه بر معنای کلمه "من" که برای تبعیض باشد یا برای تبیین، دو گونه معنا می‌شود: یکی این‌که باید گروهی از میان شما باشند که این کار را بکنند، دوم اینکه باید شما امتی باشید که این کار را بکنید، مفسران قرآن هر دو برداشت را وارد دانسته‌اند، و بنا بر تفسیر دوم این کار واجبی همگانی می‌شود و نه کار گروه خاصی، و البته هر تفسیر پیامدهای عملی متفاوتی دارد.

اما معروف چیست و منکر کدام است؟ دو گانه معروف و منکر زوجی معنایی هستند که دایره دلالت‌شان با هم تکمیل می‌شود. برخی از گروه‌های دینی، به ویژه بنیادگرایان، همه امور دینی را معروف و همه امور خلاف آن را منکر دانسته و دامنه این دو را چنان پهن می‌کنند که از الف تا یای دین و شریعت را شامل شود. اما این برداشت از معروف و منکر با قرآن هم‌خوانی ندارد. در همین آیه که اشاره شد خیر و معروف جدا از هم آمده است و طبق دستور زبان عربی عطف این‌ها بر یکدیگر دلالت بر مغایرت دارد. همچنان در آیات دیگری "فحشا، منکر و بغی" و در جاهایی "کفر و فسوق و عصیان" در مغایرت از هم آمده است. از این نظر تنها بخشی از امور دینی در شمار معروف و بخشی از امور ممنوعه در ردیف منکر جای می‌گیرند، نه همه آن‌ها. پس از کجا بدانیم که معروف و منکر دقیقاً شامل چه اموری هستند؟

مبنای دقیق‌تر شناخت این دو، دلالت لغوی است. معروف از ریشه عُرف و معرفت می‌آید و معنای آن شناخته بودن و عُرف شدن است، یعنی آنچه مردم خوبی آن را شناخته و به همان عنوان رواج داده‌اند. مفهوم عرف که بعداً در فقه اسلامی اهمیت پیدا کرد نقش مهمی در معنای معروف دارد. این موضوع به اصل استحسان که در نزد امام ابوحنیفه یک رکن از ارکان مکانیسم قانون‌گذاری و برتر از قیاس است، نزدیکی پیدا می‌کند، و راه را به روی عقل عرفی می‌گشاید. منکر به عکس معروف به چیزی گفته می‌شود که در نظر مردم زشتی آن مُحَرَّر، و خودداری از آن عرف شده باشد. در آیه صد و نود و نهم سوره اعراف به جای معروف کلمه عُرف به کار رفته است: "خذ العرف وأمر بالعرف".

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

بنا بر این، مبنای آنچه حدود معروف و منکر را تعیین، و تفاوت آن را از دیگر امور شرعی بیان می‌کند عرف است نه شرع، البته عرفی که در تضاد مستقیم با شرع قرار نداشته باشد. عرف اما امری تاریخی و فرهنگی است و صورت جهان‌شمول ندارد، بلکه ما با انواع عرف‌ها سر و کار داریم که از یک منطقه تا منطقه دیگر و از یک زمان تا زمان دیگر تغییر می‌کنند. با این حساب، امر به معروفی که در اسلام آمده است نه تطبیق اجباری شریعت بلکه ترویج عرف‌های پسندیده است.

از نظر تاریخی اما، هنگامی که نزاع‌های فرقه‌ای در میان مسلمانان شعله‌ور شد، امر به معروف و نهی از منکر نیز در کنار اصطلاحات دینی دیگری از قبیل فتنه، حاکمیت و... در کارزارهای سیاسی، به ویژه در برابر امویان، به کار گرفته شد. حاکمان اموی، مانند اغلب حاکمان تاریخ، چون پای‌بندی همه‌جانبه‌ای به احکام دینی نداشتند طرف‌دار نوعی تساهل دینی بودند و کافی می‌دانستند که کسی کلمه توحید بر زبان براند و نام مسلمان بر خود بگذارد. آنان داوری در باره دین‌داری و بی‌دینی افراد را به آخرت موکول می‌کردند، و این کار ارجاء گفته می‌شد، یعنی به تأخیر انداختن داوری تا به روز بازپسین. کسانی که چنین روی‌کردی داشتند از سوی دیگران، به ویژه متشددانی مانند خوارج و سپس اهل حدیث، به نام مرجئه نامیده شدند. این واژه به مرور زمان از سوی اهل حدیث به وفور در سیاق منفی، و هم‌عرض با بدعت و انحراف به کار رفت. شماری از اهل حدیث، عالمانی مانند امام ابوحنیفه را که در داوری در حق دیگران سخت نگرفته و آنان را به بهانه بدعت‌گذاری از دایره دین بیرون نمی‌شمردند، مرجئی و اهل بدعت می‌خواندند.

معتزله که بر خلاف خوارج، عقل‌گرا و به مشرب حنفی نزدیک‌تر اما با ستم حاکمان اموی به ویژه ستم بر غیر عرب‌ها مخالف بودند، امر به معروف و نهی از منکر را، در کنار عدل، به عنوان دو تا از اصول پنج‌گانه دین مطرح کردند. محمد عابد جابری این تلاش معتزله را "تسییس المتعالی" خوانده است، یعنی رنگ سیاسی دادن به امر متعالی، در واکنش به "تعالی السیاسة" یعنی رنگ متعالی بخشیدن به سیاست و حکومت که امویان در پیش گرفته بودند. معتزله از طریق برجسته ساختن جای‌گاه کلامی "عدل" و حتی واجب دانستن آن بر خدا، تلاش می‌کردند مشروعیت حاکمان ناعادل را سلب، و از طریق برجسته کردن جای‌گاه امر به معروف، مخالفت با این حاکمان را به وظیفه شرعی مومنان تبدیل کنند. اشاعره، ماتریدیه، و برخی دیگر از فرقه‌های کلامی به این روی‌کرد تن ندادند و امر به معروف را از فروع دین شمردند نه از اصول آن.

با آن‌که معتزله و خوارج در تاریخ اسلام رو به اضمحلال گذاشتند، اما عمل‌کرد حاکمان و درستی یا نادرستی کارشان هیچ‌گاه از اهمیت نیفتاد، و گروه‌های مخالف با تلاش برای سلب مشروعیت از آنان، میزان پای‌بندی به شریعت و به اجرا گذاشتن آن را مبنا قرار می‌دادند. حاکمان نیز برای خلع سلاح آنان اداره‌ای به نام حسبه یا احتساب پدید آوردند تا وظیفه امر به معروف را به پیش ببرند. به گماشتگان این اداره محتسب می‌گفتند. احتساب که در اصل به معنای شمردن و به حساب آوردن است ریشه قرآنی نداشت، اما در برخی احادیث نبوی عبارت "ایماناً و احتساباً" آمده بود، یعنی کاری که از روی ایمان‌داری و ثواب شمردن انجام شود. محتسب در این سیاق یعنی کسی که کاری را رضاکارانه و به قصد ثواب اخروی انجام می‌دهد نه مزد دنیوی، اما اداره احتساب کارمندانی مزدبگیر داشت که کارشان حساب‌گیری از مردم بود. محتسب‌ها شهره به این شدند که از مردم در باره انجام وظایف شرعی‌شان حساب می‌گیرند و متخلفان را مورد مجازات و تعزیر قرار می‌دهند. حافظ که گفته است: "پنهان خورید باده که تعزیر می‌کنند" اشاره به همین نقش آنان دارد. اداره احتساب از آن زمان، و با تکیه بر اصل امر به معروف، به بخشی از سنت کلاسیک اسلامی تبدیل شد. حاکمان با این کار خواستند به جای این‌که مردم آنان را به شایست و نا شایست فرمان بدهند آنان خود این ابتکار را به دست گرفته و مردمان را به شایست و ناشایست فرمان بدهند.

اما علیرغم تداوم اداره احتساب در بخش‌هایی از جهان اسلام، و با آن‌که رسایی در باب احتساب، از جمله به دست ابن تیمیه، نوشته شد، ولی این مبحث در فقه اسلامی جای‌گاه مهمی، مانند دیگر ابواب عمده فقه، پیدا نکرد تا ضوابط حقوقی و قانونی برای آن تدوین گردد، و از این رو عمدتاً در حوزه مباحث اخلاق ماند که تکیه‌اش بیش‌تر بر تعهد افراد و سلیقه آنان است تا به سازوکارهای قانونی.

نبود مکانیسم قانونی برای احتساب، و سلیقه‌ای شدن این قضیه، به مرور زمان صورتی کاریکاتوری به آن بخشید و از همان رو کلمه محتسب در تاریخ تمدن اسلامی با بار نسبتاً منفی و گاه تمسخرآمیز همراه شد. محتسب غالباً به مثابه نمادی از دین‌داری نمایشی در نزد نخبگان جامعه شناخته می‌شد که نه عرف‌های پسندیده، بل دین‌داری ریاکارانه را ترویج می‌کرد و نقشی در بهبود اخلاقی جامعه نداشت. حافظ به طنز گفته است: "مست ریاست محتسب، باده بده و لا تخف." شعر معروف پروین اعتصامی: "محتسب مستی به ره دید از گریبانش گرفت..". نیز اشاره به همین پدیده دارد. محتسبان حکومتی هیچ‌گاه در تاریخ اسلام به جای‌گاه بلند علمی و حتی اجتماعی نرسیدند، و بر خلاف طبقات

الفقا، طبقات الصوفيه و طبقات الشعرا و غيره، طبقات المحتسبين به وجود نيامد. به يك معنا، پديده محتسب عارضه‌اي زايد بود كه بدنه جامعه اسلامي آن را پس مي‌زد، هر چند كه پرونده آن براي هميشه بسته نمي‌شد. در عصر حاضر، آن بخش از كشورهاي اسلامي كه با آغوش گشودن به مدرنيته به تفاوت بنيادي حريم خصوصي و حوزه عمومي باور يافتند، اصل را بر اين قرار دادند كه حوزه عمومي زير نظر قانون تنظيم گردد و راه بر دخالتهاي سليقه‌اي بسته شود. از اين رو، تداوم نهاد احتساب يا امر به معروف را با بافت جديد جوامع و نيز با امنيت رواني مردم ناسازگار دانستند و بساط آن را برچيدند .

اما در شمار اندكي از كشورهاي اسلامي، به ويژه آناني كه بر سر رهبري جهان اسلام رقابت داشتند، اداراتي به نام ستاد امر به معروف يا اداره حسبه ايجاد شد. طالبان نيز از نخستين روزهاي ظهورشان دست به ايجاد اداره امر به معروف زدند و به آن اختياري گسترده‌تر از ديگر ادارات بخشيدند. سانسور تلويزيون‌ها، منع ساز و آواز، اجبار زنان بر پوشيدن برقع، بازداشتن زنان از تحصيل، واداشتن مردان به پوشيدن سر و ننگه داشتن ريش، و مجازات بي‌باكانه كساني كه از اين امور تخطي مي‌كنند، از مهم‌ترين اقدامات مربوط به اين كار است. روشي كه طالبان در پيش گرفته‌اند بي‌سابقه‌ترين و زنده‌ترين روش اجرائي امر به معروف و نهي از منكر در سرتاسر تاريخ اسلام است. اين روش، زندگي را براي مردمی كه در زير سيطره طالبان بسر مي‌برند به زنداني تنگ و براي مردمی كه از بيرون كشور تماشايش مي‌كنند آن را به كمپدي‌اي تلخ تبديل کرده است.

تنها زاويه مثبت در اين ماجرا اين است كه طالبان چه نهاد امر به معروف را برچينند و چه دوام دهند، از همين بابت روزي سرنگون خواهند شد. اگر آن را دوام بدهند كاسه صبر مردم لبريز شده و خشم شان رفته رفته به مرز انفجار خواهد رسيد و روند سقوط اين رژيم كليد خواهد خورد. اما اگر آن را از ميان بردارند اعتقاد سربازان شان به اسلاميت اين رژيم از بين خواهد رفت، زيرا آنچه يك نظام ايدئولوژيك مذهبي را از نظام‌هاي سکولار متفاوت مي‌سازد همين نهاد مردم‌آزار است، و اگر آن را از اين‌ها بگيرند چيزي براي باقى نماند كه به آن تفاوتی جوهري ببخشند، و آن گاه نيروهاي شان پي خواهند برد كه سه دهه جنگ شان تنها و تنها براي رسيدن به قدرت بوده است، و آنچه به نام دين گفته مي‌شده فريبي بيش نبوده است.



[آرشيف: نويسنده در پورتال افغان جرمن آنلاين](#)